

ادب سوم: هرگونه دشمنی، باید مبتنی بر حکمت، عزت و مصلحت باشد، به گونه ای که خصومت، حکیمانه، در نهایت عزت، با کمترین هزینه و به دور از ماجراجویی، هیجان زدگی و آشفتنگی باشد؛ تا مبدا این خصومت نتیجه عکس به دنبال داشته باشد.

ادب چهارم: یقیناً راه اعمال و ابراز دشمنی، از بیراهه خودزنی و خودآزاری نمی گذرد، که اگر چنین باشد، بدون هزینه و دردسر برای دشمن امتیاز کسب کرده ایم.

ادب پنجم: بدیهی است در جبهه خودی ها و اهل حق، دشمنی جایی ندارد، که اگر جایی پیدا کند، حتماً محصول مشترک نفس و شیطان است، پناه بر خدا!

ادب ششم: در نظر داشته باشید، که در هر مقابله به

شنبه، ۱۶ مهرماه سال ۱۳۹۰ شمسی!

گزارش تلگرافی (!) همایش سوره مبارکه فجر با عنوان «صاحبان خرد»

• شهربانوکتند

ساعت ۴ بعدازظهر، تالار ابن سینا، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران. / شروع همایش با تلاوت آیاتی از سوره مبارکه فجر توسط آقای کریمی. / پخش وله همایش برای اولین و آخرین بار. / پخش فیلمی چند قسمتی، که با موبایل گرفته شده بود، در لابلای برنامه ها. / ارائه متنی به عنوان جمع بندی، در انتهای هر قسمت. / برخی از نکات متن: ۱. برای رسیدن به هر هدفی در زندگی باید راهی را انتخاب کنیم که بهترین هم باشد، و انتخاب بهترین ها از کارکردهای عقل است. ۲. «ذی حجر» کسی است که، حد و مرزها، و راه و بیراه را می شناسد؛ بنابراین به او «صاحب خرد» می گوئیم. ۳. در مسیر رسیدن به هدف، نیازمند کسانی هستیم، که می توانند دست ما را بگیرند، و به هدفمان برسانند. اینها همان «شفع»هایی هستند که در سوره به آن قسم خورده شده است. ۴. شفیع نیز، باید برای شفاعت خود اذن داشته باشد. او این

در نسخه الکترونیکی و تارنوست کاشف بخوانید!

۱. (پیشخوان) پایان نامه؛ پایانی بر انتظار چندساله: آقای عباسی، داور پایان نامه های دوره های حمد ...
۲. (گزارش) به یک استاد راهنما، جهت حضور در مکان ارائه پایان نامه نیازمندیم!- گزارشی از پایان نامه های کلاس های تدبر آقای پیت چیان- محمد علی زارعیان
۳. (گزارش) اینجا مدرسه قرآن است؛ واحد خانواده!- گزارشی از واحد خانواده مدرسه دانشجویی قرآن و عترت- نرگس ضرغامی
۴. (گزارش) وقتی راهی جز ابرار شدن نداریم!- گزارشی از کلاس مروری بر قرآن استاد اخوت، شنبه ۱۶ مهر، سوره مطففین- فهیمه جوادی
۵. (گزارش) نخِ تسبیح- گزارشی از کلاس تدبر در قرآن،

اذن را از «وتر» می گیرد. ۵. در حقیقت «وتر»، یگانه شفیع است، و بقیه شفعا نیز به اذن او شفیع ما می شوند. ۶. ذی حجر، کسی است که اگر بداند امروز می میرد، یا به تعبیر سوره وقتی به او می گویند: «ارجعی!»، هیچ تغییری در او ایجاد نشود، چرا که در راستای آخرتش کار می کند. /

خوانش متن جمع بندی سوره فجر با محوریت «ذی حجر» توسط خانم قنبریان. / بیان مثال استخدام فردی در یک شرکت و نحوه آشنایی او با وظایف، محیط کار و کمک گرفتن از افراد باسابقه، برای شفاف شدن توضیحات توسط ایشان. / پخش دو کلیپ از آقای خوشاوی، با عناوین «مفهوم یتیمی در غیبت امام زمان» و «فساد و طغیان». / پخش برگه هایی بین حضار، حاوی توضیحی در مورد سوره، متن ادبی، نظرخواهی درباره همایش و مسابقه، در حین برنامه. / ارائه یک پرده نگار علمی- اجتماعی توسط آقای لسانی، با عنوان «یتیم؛ شاخصه فراموش شده». / بیان ۵ شاخصه جهت اکران یتیم جامعه بر اساس سوره در پرده نگار. / تعامل مؤثر ایشان با حضار. /

بیان عصاره ای از سوره، توسط آقای اخوت: «تفاوت کسی که به نفس مطمئنه رسیده، و آن که نرسیده است، تفاوت شب و روز است». / اهدای جوایز برندگان مسابقه توسط مسئول همایش. / اعلام سوره مبارکه کوثر به عنوان موضوع همایش بعدی توسط خانم ادیب. / متن مفصل در تارنوست کاشف موجود است. /

۶. (گزارش) ابرار، زیبایی آفرینان یک جامعه- گزارشی از کلاس مروری بر قرآن استاد اخوت، شنبه ۹ مهر، سوره مطففین- فهیمه جوادی
۷. (گزارش) جاهل، کم فروش است!- گزارشی از کلاس مروری بر قرآن استاد اخوت، شنبه ۹ مهر، سوره مطففین- متین رمضانی

کاشف ۲۲

در راه است!

باجتسلا

اللهم جـلـلـو لیکـالـفـجـ

کاشف

سه شنبه
۱۹ مهر ۱۳۹۰
شماره ۲۱
هفته نامه فرهنگ، خبری
مدرسه دانشجویی قرآن و عترت
دانشگاه تهران
www.Kashef.goo.ir | KashefNews@Live.com

برای عضویت در انجمن ادبی خوشه چینان وحی
نام خود را به شماره ۰۹۱۹۳۱۰۲۹۴۹ پیامک کنید
برای عضویت در گروه خبرنگاران افتخاری کاشف
نام خود را همراه با عبارت «خبرنگار» به شماره
۰۹۱۹۳۱۰۲۹۴۹ پیامک کنید

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ

قسمتی از زیارت امام رضا (علیه السلام)، مفاتیح الجنان

تخصص در امانت‌داری

- کاظم رجبعلی**

پدر یکی از دوستانم بود؛ سنّ و سالی از او گذشته بود؛ و دیگر مثل سابق نمی‌توانست مغازه را اداره کند. گفتم: «حاجی! چرا کارگر نمی‌گیری؟ یکی که بتونه کمی از بار اداره این مغازه را از دوش شما برداره.» گفـت: «همین الان اگر یکی پیدا شه، که بتونم به او اعتماد کنم، این کار را به دستش می‌سپارم، و پول خوبی هم به او می‌دهم!»

کاری ندارم به این که، آیا ایشان وسواس به خرج می‌داد، یا کمی بدبینی داشت. اصلاً هم قبول ندارم، در این دوره و زمانه نمی‌توان به کسی اعتماد کرد؛ اما حرف‌های حاجی چراغی را در ذهنم روشن کرد. و آن اینکه امانت‌داری سرمایه است؛ اصلاً کیمیاست؛ موجب رونق است؛ خودش توان و قدرت است؛ تخصص هم

پیشخــــــــــــــــوان

نیازمنـــــــــــــــــدیها!

به چند عزیز دغدغه‌مند، جهت انتقال پیشنهادات و انتقادات خود و دیگران، به مسئولان کاشف نیازمندیم.

به تعدادی چهره موجه جهت عذرخواهی از عزیزانی که مطالبشان در کاشف چاپ نشده، و به وبلاگ انتقال می یابد نیازمندیم.

- محبوبه‌علی‌تنه**

محور اصلی کلاس این هفته، سوره مبارکه همزه بود. سوال استاد

از جمع کلاس این بود، که چه کسی جزوه را تا انتها کار کرده و به

مشکل برخورد کرده است؟

اولین اشکال این بود، که بعضی از گزاره های نقل شده در جزوه را، نمی توان از سوره

برداشت کرد؛ به عنوان مثال: همز و لمز حاصل ارزش قائل نبودن برای دیگران و عدم



کردن گردنه کوه احد!

از آن روز ذهنم مشغول این پرسش است؛ که چقدر

قابل اعتماد هستیم؟ نه که فکر کنید، منظورم این است

خدای ناکرده، دستانم کج است یا اصل امانت‌داری،

معیار دیگری هم برای سنجش دارد، و آن احساس

جدیت یا بازی، نسبت به يك مسئولیت است. حاجی

حکایت ما، واقعاً کارش با کارگری که دست‌پاک باشه،

راه می‌افتاد؛ اما معیار امانت‌داری دزد نبودن نیست،

معیارش زمین نگذاشتن باری است، که به انسان محول شده است.

راستش را بخواهید؛ این حرفی بود که از هفته پیش، و بعد از پیشنهاد تشکیل گردان ادبی علی‌بن‌الحسین (علیه‌السلام) در گلویم گیر کرده بود. راستی اگر امانت‌دار نیستیم، راهش این نیست که بار دغدغه‌هایمان را زمین بگذاریم؛ راهش این است که امانت‌دار باشیم.

امام سجاد(علیه‌السلام) فرمود: «اِذَا قَامَ قَائِمُنَا اَذْهَبَ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ رَجُلٍ مِنْهُمْ قُوَّةَ اَرْبَعِینَ رَجُلًا وَ یَكُونُونَ حُكَّامِ الْاَرْضِ وَ سَنَامِهَا»(مشکاةالأَنوار، ص۷۹)

رد پای مدرسه قرآن، در آینده‌سازان...

شاهدان عینی، هفته گذشته، سه شماره از نشریه‌ای با عنوان «آینده‌سازان» رویت کرده‌اند، که دو صفحه از صفحات معارف خود را، در اختیار دوستان مدرسه قرآن گذاشته است. گفته شده که مسئول این صفحات نیز، خانم فردوسی می‌باشند.

محبت کامل و خالصانه به آنهاست. به نظر نمی رسد عدم محبت کامل به این موضوع ربطی داشته باشد.

پاسخ: بر اساس سوره، همز و لمز از جمع مال و شمارش آن حاصل شده است. در شمارش بیش از حد مال، فرد مرکز توجهش اموالش است، و این باعث می شود که، توجهش به اطرافیان و خانواده‌اش کم شود؛ در نتیجه نمی تواند محبت کامل به آنها داشته باشد؛ چون توجه صد در صدش نزد آنها نیست، بلکه توجهش صرف شمارش مال شده است.

سوال بعدی این بود که، رابطه تکاثر با کسی که

شمارش مال می کند، چیست؟

در تکاثر، فرد به زیادی مالش تفاخر می‌کند، اما در

شمارش مال، فرد از این جمع کردن مال خلود و ماندگاری می

خواهد. شاید در مصداق بیرونی این دو بر هم منطبق باشند، اما مطمئنا

از دو زاویه متفاوت به یک موضوع نگاه می‌کنند.

در جمع و شمارش مال، به عنوان مثال فرد می گوید: اگر من بتوانم دکتری بگیرم، زندگی خوبی خواهم داشت (یعنی از یک موضوع خاص، حس اخلده پیدا می کند) و فکر می‌کند این ثابت است. در صورتی که موضوعات مادی، اصلا قابلیت اخلاذ ندارند.

شاید بعد از دکتری گرفتن، رضایت مندی که حاصل نشود هیچ، حتی همین دکتری وبال فرد هم بشود. مشکل این است که، از خود موضوع رضایت را می خواهیم؛ مثلا شاینت را از شغل، رفاه را از مال و آرامش را از همسر. ولی باید عنصری را پیدا کرد که رضایت اصلی از آن حاصل می‌شود، و ماندگار است، نه چیزی که اطمینانی به ماندگاری آن نیست.

در نقطه مقابل، این موضوع نباید باعث شود که افراد دست از کار کردن بکشند. انسان ها باید کار کنند، اما نه بر محوریت مال. من کار می‌کنم، اما رضایتم از جای دیگری حاصل می‌شود. وظیفه ی من کار و تدبیر اقتصادی است، اما اگر ورشکسته شدم، آرامش من بهم نمی خورد؛ چون آرامش من از جای دیگری حاصل شده است.محل فتنه جایی است که، زندگی‌ات بند به مال دنیا شود. "هیچ بازار بورسی در عالم نیست که، بتوان در آن به طور قطعی سرمایه گذاری کرد."

تمام چیزهایی که، ما فکر می‌کنیم باعث آرامش ماست، در زندگی انبیاء و بزرگان کمبودشان حس می‌شده است؛ اما آنها در زندگیشان خللی وارد نشده؛ مثلا: کمبود مال(حضرت ایوب)، فرزند ناخلف(حضرت نوح)، همسر بد(حضرت لوط، حضرت آسیه)،سرپرست بد(حضرت ابراهیم).

شاید فکر کنید، پیاده کردن این حرف ها در زندگی سخت است؛ و فقط شعار دادن است -ما که پیامبر نیستیم تا مثل آن ها زندگی کنیم!- اما باید دانست که این حرفی است شیطانی، که زندگی به سبک انبیاء را سخت جلوه می‌دهد. مشکل این است که، از ابتدای تولد تار و پود زندگی ما را طوری نبافته‌اند، که در افق دیدمان زندگی انبیاء باشد؛

به قول آیت الله امجد: آنهايي که در عالم شبیه انبياء نشوند استثنایي هستند، هرچند اکثر استثناء باشند.

نام خانوادگی:فقیر!	
بررسی نکات و دقایقی از دعا از منظر قرآن، کلاس استاد رحیمی، یکشنبه ۱۰ مهر	

• آتنا رمضانے

خانوادگانه

جلسه خانوادگی ۱۳۹۰/۷/۱۷

پرهیز از دشمنی‌ها

(شخصی را دید که چنان بر ضد دشمنش می‌کوشید که به خود زیان می‌رسانید، فرمود): تو مانند کسی هستی که نیزه در بدن خود فرو برد تا دیگری را که در کنار اوست بکشد!
نهج البلاغه، حکمت ۲۹۶

ادب، آداب دارد

- جواد مذحجے**

یا من سبقت رحمته عن غضبه

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره/۱۸۶)

شروط استجابت دعا:

قسمت اول این بحث در شماره ۱۹ کاشف به چاپ رسید.

۱. داعی حقیقتا دعا کند؛ و علم غریزی و فطریش منشا خواسته‌اش باشد؛ و خلاصه قلبش با زبانش موافق باشد. چون دعای حقیقی، آن دعائی است که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت -که دروغ در کارش نیست- آن را بخواهد. مانند اینکه افراد به دنبال سعادت و آرامش هستند، و مصداق سعادت و آرامش را، ازدواج، پول و ... می‌دانند، بنابراین دعا برآورده نمی‌شود؛ چون زبان قلب و فطرت، سعادت و آرامش را طلب می‌کند، ولی زبان لسان چیز دیگری را. پس اگر کسی سؤال فطری کند، حتما دعایش مستجاب می‌شود؛ مانند اینکه انسان در نعمتهایی که خداوند به او ارزانی داشته است، دائما به زبان فطرت و حال، نه با زبان لسان و قال، دعا و سؤال می‌کند، چون ذات خود را محتاج و مستحق می‌یابد؛ مانند چشم که نعمت بینایی را و گوش که نعمت شنوایی را دائما سؤال می‌کنند. در حقیقت، تمام موجودات آسمان و زمین دعا می‌کنند: دارو شفا بخشی را، آتش سوزاندگی را و خورشید روشنایی را...

۲. در دعا فقط خدا را بخواند، و از غیر او منقطع شود، و این بدان معناست، که در برآورده شدن حوائجمان، وظیفه داریم از اسباب استفاده کنیم؛ ولی آنها را مستقل و مؤثر ندانیم. در نتیجه دعائی که مستجاب نمی‌شود، و به هدف اجابت نمی‌رسد؛ بعلت این است که قلب به غیر خدا تعلق دارد، و به زبان از خدا مسئلت می‌کند، و در حقیقت همه امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی است؛ اموری که توهم کرده در زندگی او مؤثرند. پس در چنین دعائی شرط دوم (اذا دعان، در صورتی که مرا بخواند) وجود ندارد، چون دعا، خالص برای خدای سبحان نیست، و در حقیقت خدا را نخوانده چون آن خدایی دعا را مستجاب می‌کند که شریک ندارد.

- حقیقت دعا اظهار فقر است؛ و کلید سعادت من در فقر است.

- شناسنامه انسان فقر است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/۱۵)

- داروی بیماری‌های انسان فقر است، و شغل فقیر گدایی است؛ یعنی دعا.

زنگ هنر بود؛ درسی که با همه جذابیت و زیبایی‌اش،

همیشه مورد کم توجهی و بی‌مهری واقع می‌شد. به

هر جهت، ساعتی بود که در برنامه‌ریزی درسی باید

دیده می‌شد؛ و نمره‌ای که باید رد می‌شد؛ و معلمی

که باید مدرس هنر می‌شد. بگذریم از این که، خیلی

وقت‌ها این کلاس به معلمینی داده می‌شد، که ساعتی

از برنامه موظف‌شان خالی مانده بود -لاید برای خالی

نبودن برنامه (بخوانید عریضه!)- تا صرف نظر از تناسب

روحیات، توانمندی‌ها و آموخته‌هایشان، جلوه‌هایی از هنر این مرز و بوم را به دانش‌آموزان بخت‌برگشته بیاموزند.

خلاصه آنکه سر زنگ، معلم تصادفاً هنرمند ما، با خطی خوش سرمشق کلاس آن روز را پای تخته سبز نوشت که:

« ادب، آداب دارد.»

امروز، که شاید دیگر از همه بازی‌گوشی‌ها و بی‌توجهی‌های آن روزها، چیز قابل عرضی باقی نمانده باشد، خوب که فکر می‌کنم؛ می‌بینم برخورداری از آداب، تنها مختص عرصه هنر نیست و همان طور که درس